

# جلسه‌ی هشتم

- ۲ ..... مقدمه
- ۳ ..... انواع اندیشه‌های انسان
- ۳ ..... ۱. اندیشه‌های آشکار
- ۳ ..... ۲. اعمال قلبی
- ۳ ..... ۳. اعمال قلبی در ذهن
- ۴ ..... ۴. اعمال قلبی بالفعل
- ۴ ..... ۵. مرتبه نسیان
- ۴ ..... ۶. عدم آگاهی به درون
- ۵ ..... علم حضوری و حصولی
- ۶ ..... محدوده سر و اخفی
- ۶ ..... مفهوم سر مطلق
- ۶ ..... نظریه فروید درباره سر
- ۷ ..... نهان‌های درونی انسان
- ۸ ..... نقش نفس انسان در اسرار
- ۸ ..... مقدمات اختیاری نسیان
- ۸ ..... سر به معنای مخفی
- ۹ ..... فرق سر و اخفی
- ۹ ..... سر به معنای مدیریت پنهان سازی
- ۹ ..... سر همراه با اخفی
- ۱۰ ..... فواید آوردن اخفی
- ۱۱ ..... تبیین نسیان مطلق

- ۱۱ ..... اجتماع سر و أخفی
- ۱۲ ..... سوال اساسی
- ۱۳ ..... قاعده روان شناختی درباره سر و أخفی
- ۱۳ ..... بار اضافی قید أخفی
- ۱۴ ..... عام بودن أخفی
- ۱۴ ..... مراتب اعمال درونی انسان
- ۱۵ ..... مراتب نفس
- ۱۵ ..... تبیین نسیان و غفلت
- ۱۶ ..... درجات نفسانیات انسان
- ۱۷ ..... تاثیر پیشرفت علم در معانی آیات

## مقدمه

بحث در اخفا است که نکاتی در بحث أخفی مطرح شد و اقوال و گفته های مفسران را در اخفا بیان شد و روایاتی که در ذیل آیه بود، ملاحظه شد و در مجموع آنها هم این نکته خیلی آشکار بود که در حقیقت یک مراتبی از افکار و علوم و آگاهی‌ها تصویر شده است و امور نفسانی که بعضی سر است و بعضی اخفای از او است و این چیزی است که از خود آیه در ابتدا به ذهن می‌آید و مجموعه‌ی حرف‌های مفسرین هم این نکته را تأیید می‌کند.

ما برای این که گامی به جلوتر برداریم، بر اساس آن چه که مفسرین فرموده‌اند تا به نتیجه برسیم، مطلبی که در این جا باید عرض کنیم این است که اگر از این سمت آشکار بگیریم و به سمت خفاء و نهان برویم، می‌شود این مراتب را در تصورات و تصدیقات و آگاهی‌های انسان و امور نفسانی تصویر کنیم. پنج شش مرتبه و رتبه می‌شود که این‌ها را تنظیم می‌کنیم و بعد ببینیم سر کدام را شامل می‌شود و أخفی کدام است.

## انواع اندیشه‌های انسان

### ۱. اندیشه‌های آشکار

ما افکار و اندیشه‌ها و امور نفسانی‌مان یک بار است که آشکار است یعنی هر کس بخواهد می‌تواند از آن مطلع شود که این جهر است، از این مرتبه‌ی آشکار علی‌الاطلاق و جهر که بگذریم مرتبه‌ی سرّ و اسرار یعنی مخفی سازی شروع می‌شود که اولین مرتبه‌ی ای که مخفی سازی شروع می‌شود این است که انسان مطلبی را در ذهن داشته است و ابراز هم کرده است و کسانی هم مطلع شده‌اند ولی از شمول اطلاع همه جلوگیری می‌کند که این مقابل اشاعه است یعنی در ذهن بوده است و به دیگری هم منتقل شده است ولی جلوی اشاعه‌ی آن را می‌گیرد که این یک نوع است که مثلاً وقتی می‌گویند که شما انفاقتان را مخفی می‌کنید یعنی دیگران از این انفاق مطلع شده‌اند ولی در یک شیوع قرار نگرفته است و اشاعه ندارد، این مرتبه‌ی اول خیلی خفیف و نخستین مرتبه‌ی آن است.

### ۲. اعمال قلبی

مرتبه‌ی دیگر این است که یک افکار یا اعمال قلبی است و «وَلَمْ يُحَدِّدْ بِهِ أَحَدًا» کسی از آن مطلع نیست یعنی از خود او بیرون نرفته است و در درون او حفظ شده است ولی در حدی است که به هر حال در ذهن کاملاً مورد توجه و آگاهی است و فعل کاملاً آگاهانه است و نوعی حدیث النفس به آن هم دارد و در خودش این را کاملاً ترسیم کرده است و به شکل حدیث النفس هم است.

### ۳. اعمال قلبی در ذهن

مرتبه‌ی دیگر اندیشه‌ها یا افکار یا اعمال قلبی است که در ذهن حضور دارد ولی به شکل حدیث النفس نشده است چون حدیث النفس یک نوع واگفته‌ای است که انسان انجام می‌دهد و به این شکل هم نیست ولی موجود است و از او غافل نیست، نسیان هم نیست.

## ۴. اعمال قلبی بالفعل

از این مرتبه که خفی تر شود این است که افکار و اندیشه‌ها یا اعمال قلبی دارد که بالفعل موجود است ولی از آن غافل است و علم به علم ندارد و علم به آن امر ندارد ولو این که موجود است و در عالم نفس او وجود دارد اما علم به علم ندارد و غفلت است.

## ۵. مرتبه نسیان

مرتبه پنجم این است که نسیان عارض شده است یعنی وجود دارد و آن را نسیان کرده است که خود این نسیان هم درجات و مراتب دارد، گاهی یک چیزی را نسیان می‌کند ولی یک نسیان مقطعی است و یک مرتبه نسیان هم این است که صعب التذکر است و باید خیلی به خود فشار آورد و با مقدمات زیادی می‌تواند به یاد آورد و احياناً هم ممکن است چیزهایی باشد که علی‌الاطلاق فراموش شود و امکان بازگشت هم نباشد، این هم مرتبه دیگری است که در نسیان وجود دارد.

## ۶. عدم آگاهی به درون

مرتبه بعدی اموری است که در او وجود دارد اما به آن آگاهی ندارد یعنی در حوزه نفس او وجود دارد ولی جهل مطلق است نه غفلت و نسیان و امثال این‌ها. این هم یک مرتبه است که البته این امر در حوزه نفس و روح که به او آگاهی نداشته باشد، گاهی آگاهی تفصیلی است و گاهی هم آگاهی اجمالی است منتها این که چیزی در حوزه نفس باشد و مطلقاً به او آگاهی نباشد حتی آگاهی اجمالی و ارتکازی، که این از نظر فلسفی محل بحث و تأمل است به دلیل این که اگر ما نفس را مجرد دانستیم و قائل به علم حضوری شدیم که این‌ها استدلال فلسفی خود را دارد.

بعید است که در حوزه نفس و قوای نفس و آراء و افکار و تصورات نفسانی بگوییم یک چیزی وجود دارد در کلیت قلمرو جان و نفس آدمی اما هیچ نوع آگاهی ولو آگاهی اجمالی و ارتکازی هم نسبت به او نباشد، این کمی بعید است و حداقلش این است که یک نوع آگاهی حضوری خیلی اجمالی باید باشد ولو مبدل به تفصیلی نشده باشد.

## علم حضوری و حصولی

بنابراین آن چه که وجود دارد در حوزه نفس ولی علم به او نیست و رتبه‌ی سومش این است که این‌ها علم‌های تصدیقی است و یا این که علم حضوری در آن جا نیست که به نظر می‌آید این نوع آخر را نمی‌شود گفت و حداقل یک علم حضوری در آن جا وجود دارد اما این که آیا همه‌ی آن چه که معلوم حضوری ما است حتماً ولو بالاجمال باید مبدل به یک علم تصدیقی شود، این محل بحث است و بعضی‌ها آن را قبول دارند و بعضی‌ها قبول ندارند، اما این که علم حضوری نباشد به نظر می‌آید که نمی‌شود ولو یک حضوری که تبدیل به تصدیقی هم نشده باشد، پس می‌بینیم که از آن اسرار و پنهان کردن و نهان سازی که از آن به اسرار تعبیر می‌شود.

این از آن نکته‌ای شروع می‌شود که اسرار مقابل اشاعه است، همه چیز آماده است و چند نفری هم می‌دانند ولی گسترش ندارد و تا مراحل عدم انتقال به دیگری و تا مرحله‌ای که حدیث النفس است می‌آید و تا آن جایی که حدیث النفس هم نیست و تا آن جایی که غفلت و نسیان است و نسیان هم سه مرحله بود و یا جهل است که حداقل سه مرحله‌ای است که این جا بیان کردیم و از این هم که جلوتر رویم در واقع چیزی که در نفس نیست و در آینده محقق خواهد شد که این هم در بعضی از اقوال مفسرین هم بود که چیزی که آینده انجام می‌دهد یا در عالم درون او محقق می‌شود و اکنون چیزی از آن نیست که این را احتمالاً باید بگوییم به لحاظ این که یک قوه‌ها و زمینه‌هایی از آن در او وجود دارد، تعبیر سرّ و خفاء در درون انسان می‌شود، چیزی که اکنون نیست ولی زمینه‌های این که آن فکر در او پیدا شود یا آن عمل در او محقق شود وجود دارد که این آخرین مرحله است که چیزی نیست جز بالقوه که این را هم می‌تواند شامل شود و یکی هم آن است که چیزی در وجود او نباشد که خیلی بعید است که بگوییم تعبیر خفی می‌شود درباره‌ی آن کرد.

برای این که خفی چیزی است که دارای خفا است ولی در جایی که به لا شیء می‌رسد بعید است که اخفی آن را شامل شود. ولی آن که حالت بالقوه دارد یعنی الان چیزی نیست ولی زمینه‌های بالقوه در او وجود دارد، آن را شاید شامل شود.

آن حالات و احوال و صفات و افکار درونی ما وقتی که متّصف به جهر و اخفی شود، جهر مطلق آن یک طرف است و از آن که بگذریم مراتب خفاء در این هفت هشت مرتبه شروع می‌شود، که این واقعیتی است که ما در درون خودمان با تجربه حس می‌کنیم.

## محدوده سر و آخفی

با این مقدمه که این مراتب خفای افکار و آرا و اندیشه‌ها و احوال ما در تجربه‌ی خودمان وجود دارد، سؤال می‌شود که این سرّ کدام را می‌گیرد و آخفی کدام را می‌گیرد؟

یک نکته‌ای که برای رسیدن پاسخ به این سؤال بد نیست به آن توجه کنیم این است که سرّ در لغت چیزی باشد که انسان آن را کتمان می‌کند یعنی شخص با نوعی تصمیم آن را کتمان می‌کند، از مقایسه و بعضی لغت‌ها می‌شود به این شکل هم استفاده کرد، سرّ هم در صیغه‌ی ثلاثی هم کمتر به این شکل به کار می‌رود و بیشتر اسرّ و اسرار آمده است. در قرآن هم هر جایی می‌بینیم «مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ»، «وَأَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ».

## مفهوم سر مطلق

اگر ما این نکته را بپذیریم که سرّ در واقع مکتوم داشته است، یعنی چیزی است که انسان آن را مخفی می‌کند که این یک احتمال است و یک احتمال هم این است که سرّ مطلق آن چیزی است که مخفی باشد، در تفسیر و فهم آیه این دو برداشت و دو احتمال خیلی تأثیر می‌گذارد.

احتمال اول این است که سر یعنی امر مکتوم داشته‌ی توسط انسان یعنی چیزی که انسان خود آن را نهان نگه می‌دارد یا نهان می‌سازد؛ و یک احتمال هم این است که سر آن چیزی است که مخفی است و در وجود و جان انسان مخفی است.

## نظریه فروید درباره سر

در اینجا چه خود فروی، مخفی سازی را انجام داده است و یا این که خفاء پیدا کرده است ولو ناخودآگاه، که در نظریه های روان شناسی، کسانی که به ناخودآگاهی معتقدند مثل فروید و بعضی از شاگردانش، در واقع نهان‌هایی که آن‌ها می‌گویند، چیزی نیست که شخص خودش و حداقل بخشی، یک بخشی از چیزهایی که در وجود ما نهان

می‌شود و حتی آن را فراموش می‌کنیم و بعد به شکل‌های دیگر خود را بروز و ظهور می‌دهد، چیزهایی است که خود ما خواسته و ناخواسته آن را پس زدیم و مخفی کردیم.

ولی بخشی از مخفی‌های عالم درون ما و نهان‌های عالم درون ما بر اساس یک مکانیزم غیر ارادی و اختیاری و خارج از اراده و اختیار انسان نهان شده است و یا از اول نهان بوده است ولی او در آن دخالتی نداشته است.

## نهان‌های درونی انسان

پس بنابراین نهان‌های درون ما و اسرار درون ما، بخشی با نوعی تدخل انسان و خود فاعل و خود شخص است و با دخالت او این‌ها مخفی شده است ولی چیزهایی هم وجود دارد که مکانیزم ارادی ندارد و خود به خود مخفی می‌شود بدون این که دخالتی از نفس و انسان و اراده‌ی انسان در آن باشد. این دو شکل دارد و در روان‌شناسی هم هر دو نوع آن وجود دارد و تجربه‌ی ما هم همین را می‌گوید و یک بخشی هم چیزی که روان‌شناسی می‌گوید این است که سرهایی در ما وجود دارد که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم محکوم آن قانون هستیم و قانون روان‌شناختی است که این سر در انسان پدید می‌آید و اسرار نهان و ناخودآگاه وجود دارد و آن دو احتمال گفته شده خود را در این جا نشان می‌دهد، گاهی می‌گوییم سرّ یعنی چیزی که انسان آن را مخفی کرده است و تا حدی از بعضی از اقوال لغوی می‌شود این را استفاده کرد که بیشتر هم اَسْرٌ آمده است و ثلاثی آن فقط به صورت مصدر و اسم مصدر آن سرّ آمده است ولی وقتی به صورت فعل در می‌آید اسرار و اسرّ و یُسِرُّ و امثال این‌ها است، که می‌شود یک چنین برداشتی کرد و بعید نیست و کاربردهای قرآنی آن هم معمولاً در جاهایی است که می‌گوید اَسْرٌ و یُسِرُّ و امثال این‌ها است و در پانزده جا که به کار رفته است همه‌اش این حالت را دارد.

این یک احتمال است که اگر این احتمال را بگیریم سرّ تا آن جایی را شامل می‌شود که انسان به نحوی ولو به صورت خیلی ضعیف و ظریف، در نهان کاری دخالت دارد.

اما در جایی که ما تدخل نداریم در این که این نهان و مخفی شود، سر آن را شامل نمی‌شود که تا حدی من احتمال این را می‌دهم و این احتمال را خالی از قوت نمی‌بینم، با ملاحظه‌ی اقوال لغوی و کاربردهای قرآنی هم که دارد. که در این صورت «یعلم السّر» می‌شود تا آن جایی که خود انسان آن را مدیریت می‌کند و به یک شکلی

نهان‌سازی می‌کند که در این صورت اُخفی از آن به بعد می‌شود یعنی آن جایی که نهان‌سازی و پنهان‌کاری وجود ندارد و بر اساس یک مکانیزم طبیعی خود این‌ها مخفی می‌شود. بنابر این احتمال اول آن مراتب را ملاحظه کردید و این هم دو احتمال است که اگر این دو را کنار هم قرار دهید.

## نقش نفس انسان در اسرار

نتیجه این است که احتمال اول در آن مراتب تا آن جایی که نفس ما در این که نوعی نهان‌کننده فعال است و نمی‌گذارد همگان بفهمند و از درون به بیرون نمی‌دهد و یا این که با یک شکلی آن را به فراموشی می‌سپارد که این‌ها بنابر احتمال اول تا آن مراحل می‌تواند در سرّ وارد شود، نسیان و... هم گاهی اختیاری است و در رُفَعِ الْقَلَمِ هم یکی از وجوهی که گفته شده است که جای منت نیست، رُفَعِ الْقَلَمِ در نسیان و خفاء است.

## مقدمات اختیاری نسیان

یکی از احتمالاتی که گفته شده است این است که نسیان‌هایی که مقدماتش اختیاری است و بر اساس این که «الامتناعُ بالاختیار لا یُنافی الاختیار» گاهی این‌ها اختیاری می‌شود، تا آن جایی که حالت فعالیت ما در نهان‌سازی هم مشمول سرّ می‌شود و اسرار و سرسازی در آن جا است. اما آن جایی که این نباشد که بعضی از مراتب این حالت است یا خود این نسیان و غفلت و مراحل بالاتر آن گاهی خود انسان این فعل را انجام می‌دهد و نهان می‌کند که مشمول سرّ می‌شود ولی هر جایی که اراده نبود، در بعضی از اقسام نسیان و غفلت و بعضی از آن مراتبی که علم به آن ندارد و در خودآگاهی او نیامده است، همه‌ی آن‌ها از سرّ باقی می‌ماند و در اُخفی قرار می‌گیرد که این بنابر احتمال اول است.

## سر به معنای مخفی

بنابر احتمال دوم که بگوییم سرّ یعنی همان مخفی است، اگر این را بگوییم در این صورت سرّ وقتی که مطلق گفته شود همه‌ی آن مراتب را در امتداد آن مراحل که عرض کردیم، تمام آن طیف را می‌تواند در بر بگیرد، چه چیزی که خود شخص آن را به یک شکلی نهان‌سازی کرده است و چه آن‌هایی که بر اساس یک مکانیزم‌های



روان‌شناختی و طبیعی، این‌ها در وجود آدم نهان و مخفی می‌شود که بنابر احتمال دوم همه‌ی این‌ها را می‌تواند شامل شود.

## فرق سر و اخفی

ولی وقتی که می‌گوییم سرّ و اخفی، فایده‌ی این جمله این است که در واقع می‌خواهد بگوید که سرّ و اخفی که می‌گوییم سرّ مراتب دانی تر را می‌گیرد و اخفی مراتب خفی تر و نهان‌تر را شامل می‌شود ولی در این جا مرز قاطعی بین این دو وجود ندارد و همه مراتب یک امر است که بر آن مفهوم سرّ صادق است منتها در این جا یک بخش را جدا کرده است و به عنوان اخفی تأکید کرده است که در آن صورت اخفی تأکید می‌شود یا این که قرینه‌ی مقابله که در این جا می‌آید، سرّ تا یک مرحله می‌شود و اخفی مرحله‌ی دیگر می‌شود.

## سر به معنای مدیریت پنهان سازی

وقتی که می‌فرماید «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اخْفَى» بنا بر این که سر همان مشخصه‌ی نهان سازی و مدیریت پنهان سازی در او ملحوظ باشد که احتمال این را می‌دهیم که در آن صورت سرّ مراتبی از این‌ها را می‌گیرد و بعضی از مراتب مثل نسیان و غفلت را هم که می‌گیرد آن هم دو حالت دارد که یک حالتش را می‌گیرد، حالتی که انسان نوعی تدخل در این نهان سازی دارد اما در آن جایی که این تدخل در آن نیست و بعضی از مراتب که روشن و مطلقاً انسان در آن دخالتی ندارد این‌ها از سر باقی می‌ماند و اخفی آن را در بر می‌گیرد که بنابر احتمال اول این طور می‌شود.

شاهد آن هم اگر آیات دیگر مراجعه کنیم، هر جایی که «تُسِرُّونَ» می‌گوید آن جا به خاطر این است که فعل است و به فاعل نسبت می‌دهد و حتماً تُسِرُّونَ دیگر شمول ندارد، در سرّ ما این دو احتمال را می‌دهیم والا آن جایی که در قرآن می‌فرماید «يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ» تُسِرُّونَ در آن جایی است که خود انسان این کار را انجام داده است و یک نوعی تدخل و اراده‌ی انسان هم ولو اراده‌ی خیلی ظریف به احتمال قوی ملحوظ است.

## سر همراه با اخفی

اما در سرّ یک احتمال این است که بگوییم که مطابق با همین برداشت، و یک احتمال هم این است که منظور از سرّ یعنی آن چه که درون انسان نهان است و ظاهر اولیه هم همین احتمال دوم است. در این صورت بنا بر این

احتمال دوم اخفی گفتن در این جا چه فایده ای دارد؟ این که فرموده است «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفَى» چه فایده ای دارد؟

برای این که اگر اخفی را بیان نمی شد، سر هم این مطلب را می رساند، فایده اش حداقل دو چیز است چون بدون این اخفی سر همه ی این ها را شامل می شد، بنابر احتمال اول همه ی این ها را شامل نمی شد و اخفی که می آید ما را از آن مرتبه به جلوتر می برد که فایده ی این خیلی روشن است.

## فواید آوردن اخفی

۱. اما بنابر احتمال دوم که سر همه ی مراتب را فی حد نفسه بگیرد، فایده ی آوردن اخفی دو چیز است : یکی این است که این نکته را افاده می کند که این سر دارای مراتب و درجات است چون اگر این را نمی گفت دو درجه به ذهن آدم می آید ولی اخفی که می گوید می رساند که این سر ذو مراتب است، نهانها در یک سطح و یک دست نیستند بلکه دارای درجات و مراتب هستند.

۲. فایده ی دیگر هم این است که از لحاظ اثر گذاری در توجه انسان، تأثیر بیشتری می گذارد به این که توجه داشته باش که علم خدا این طور شمول دارد که این فایده هم در حقیقت مترتب بر فایده ی اول است، در حقیقت چون آیه در مقام بیان شمول علم خدا است و احاطه ی علم خداوند بر همه ی زوایای هستی انسانی و وجود انسان، تکرار این و آوردن تعبیر اخفی این شمول را بهتر افاده می کند، این هم مراتب را می رساند و هم به تبع آن شمول بیشتر علم خداوند را می رساند که تأثیر بیشتری دارد.

این دو احتمالی است که در این جا وجود دارد و نتایجی که دارد که اگر این را با «إِنَّهٗ يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى» در سوره ی اعلاء مقایسه کنید، در آن جا دیگر این قصه نیست، «ما يَخْفَى» در آن جا قطعاً ماده ی خفاء، اراده و نهان سازی در آن دخالت ندارد. «ما يَخْفَى» ی سوره ی اعلاء همه ی این مراتب را شامل می شود ولی «یَعْلَمُ السِّرَّ» یا «تُسْرُونَ» اگر در جایی باشد، آن دو احتمال داشت و ممکن بود بگوییم که همه ی مراتب را شامل نمی شود

در آن صورت أخفی شمول مرتبه ای برای آن درست می‌کند. اما در «يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى». «ما يَخْفَى» مقابل جهر می‌آید و همه‌ی آنها را شامل می‌شود، یعنی همه‌ی این مراتب داخل در «يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى» ی آیه‌ی هفت سوره‌ی اعلاء خواهد بود.

## تبیین نسیان مطلق

نتیجه این است که قدر متیقن از این أخفی در این جا آن چیزهایی است که در آن مراتبی که خودش از دیگری مخفی کرده است، این‌ها حتماً در سرّ است و قدر متیقنش آن‌هایی است که نسیان مطلق شده است و غفلت مطلق از آن‌ها دارد و یا این که الان اصلاً بالفعل موجود نیست که این‌ها قدر متیقن از امور مخفی و أخفی در این جا است. نکته‌ی ظریفی در أخفی این است که سرّ را با معرفه آورده است «يَعْلَمُ السِّرَّ»، ولی أخفی را والأخفی نیاورده است و أخفی آورده است، برای این که اصلاً تبع آن مراتب پیچیده‌ی نهان آن مراتب بالا، ناپیدایی و ناپنهانی است و لذا نکره آورده است.

سرّ چیزی است که خود شخص هم به نحوی پنهان کاری و پنهان سازی می‌کند و شناخته شده تر است و السِّرّ می‌گوید، ولی به أخفی، والأخفی نمی‌گوید برای این که آن‌ها در عالم درون ما خیلی گم است. شاید علت این که سرّ را معرفه آورده است و أخفی را نکره آورده است، این باشد که آن مدارجی که به سمت عمق و ژرفای وجود انسان می‌رود، به خاطر نهان بودنش شناخته است و ناشناختگی با همین نکره آوردن سازگار است.

## اجتماع سر و أخفی

بنابر احتمال دوم که بگوئیم سرّ اگر تنهایی باشد، همه را شامل می‌شود، در آن صورت در این جا دو جور می‌توانیم توجیه کنیم: یکی این که سرّ و أخفی در این جا «إِذَا اجْتَمَعَا إِفْتَرَقَا، إِذَا افْتَرَقَا اجْتَمَعَا» است، وقتی سرّ را به تنهایی می‌گوئید همه‌ی مراتب را شامل می‌شود اما وقتی که مقابل أخفی قرار می‌گیرد، چند مرتبه را شامل می‌شود و بقیه اخفا می‌شود، که این یک احتمال است و یک احتمال هم این است که مطلق و مقید است، سرّ که می‌گوید یعنی همه‌ی مراتب را می‌گوید و أخفی تأکید می‌کند و ذکر خاص بعد العام است.

پس در احتمال اول سرّ از أخفی جدا می‌شود و در احتمال دوم سرّ به لحاظ لغت‌شناسی شامل همه‌ی مراتب می‌شود.

## سوال اساسی

سر در این جا که با أخفی جمع شده است چگونه می‌باشد؟

آن را دو جور می‌توان تفسیر کرد:

۱. یکی این که «إِذَا اجْتَمَعَا إِفْتَرَقَا» است که اگر سرّ مطلق بگوید همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود ولی سرّ و أخفی که می‌گوید، سرّ یک مراحل را شامل می‌شود و أخفی یک مراحل دیگر را شامل می‌شود.
۲. تفسیر دوم بنابر احتمال دوم این است که بگوییم ذکر خاص بعد العام است یعنی يَعْلَمُ السَّرَّ همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود و أخفی برای تأکید برای آن نفوذ و شمول علم خدا و توجه ما به آن مسئله، به آن مراتب پیچیده‌ی مسئله اشاره می‌کند.

پس یا ذکر خاص بعد العام است و یا این که هر کدام یک بخشی را شامل می‌شود، که نتیجه‌ی آن در واقع این می‌شود که در احتمال اول کاملاً این‌ها تقابل است و بنابر احتمال دوم ذکر خاص بعد العام است.

البته این آیه با همه‌ی آیات دیگر تفاوت اساسی دارد و همه‌ی آیاتی که در آن‌ها سرّ و کتمان و خفا و غیب و اکنان و... آمده است، وقتی با آن مقایسه می‌کنیم «مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ»، «إِنْ تُبْدُوا خَيْرًا أَوْ تُخْفُوهُ»، «إِنْ تُخْفُوا مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ»، «أَسْرُوا قَوْلَكُمْ أَوْ اجْهَرُوا بِهِ»، «يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ» که همه‌ی این‌ها شمول علم را می‌رساند، اما این آیه یک بار اضافی دارد و آن این است که ما را راهنمایی می‌کند به این که این خفاء و سرّ شما مراتب دارد و در یک مراتبی هم خیلی نهران می‌شود و به جایی می‌رسد که خودتان هم نمی‌دانید و هم یک قاعده‌ی انسان شناختی می‌دهد که شما این مراتب سرّ و نهران را دارید و نهران‌های شما به جایی می‌رسد که خودتان هم نمی‌دانید که روایت هم داشت، نسیان و غفلت است و یا بالقوه است که همه‌ی این‌ها می‌تواند مشمول این شود.

## قاعده روان شناختی درباره سر و أخفی

یک اصل انسان شناختی و روان شناختی در این جا استفاده می‌شود و یک اصل هم اصل شمول علم خداست که این اصل کلامی و خداشناسی است یعنی تا به حال از این یک قاعده‌ی انسان‌شناختی و روان‌شناختی استفاده می‌کنیم که دو مراتب است؛ و یک قاعده هم قاعده‌ی فلسفی و خداشناختی است که «يَعْلَمُ» که علم خدا علمی است که «ما يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ» و این قاعده‌ی فلسفی خداشناختی طبعاً کاربرد تربیتی دارد، کل آیاتی که به علم خدا اشاره می‌کند، همه‌ی آن‌ها یک روش تربیتی است برای این که آن کنترل و نظارت را به خوبی در ذهن تثبیت کند، که این دو سه قاعده‌ی روان شناختی و تربیتی و فلسفی و خداشناختی در واقع از این آیه استفاده می‌شود و اختصاصی این آیه همان اخفا است که این جا آمده است، آن قاعده‌ی روان شناختی در این جا آمده است که در آیات دیگر نیست.

مثلاً «يَعْلَمُ الْجَهْرَ وَ مَا يَخْفَى» می‌تواند ذاتاً این شمول را داشته باشد ولی تعیین نمی‌کند که «ما يَخْفَى» مراتب دارد، البته می‌گوییم «ما يَخْفَى» شمول و اطلاق دارد و همه‌ی این‌ها را شامل می‌شود، اما خود این آیه به ما توجه می‌بخشد که این‌ها مراتب دارد.

این بار اضافی است که تقریباً در آن آیاتی که اشاره‌ی به علم و شمول علم خدا شده است، این تفاوت را با آن‌ها دارد، این ذو مراتب بودن و این که مراتبی در دسترس خود شما هم نیست، این دو نکته چیزی است که در آیات دیگر وجود ندارد و این ویژگی این آیه است در مقایسه با آیات دیگری که حداقل ما تا این جا آورده‌ایم.

## بار اضافی قید أخفی

ممکن است بگوییم «إِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى» که «إِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَ أَخْفَى» منتها آمدن این قید أخفی یک بار اضافی باید داشته باشد، صرف این که بگوییم مراتبی که خود شخص هم توجه دارد و مخفی کرده است، به عنوان یک احتمال هم می‌شود آورد ولی ظاهر قصه این است که این أخفی یک بار اضافه ای دارد، آن دو روایت هم مؤیدی بود برای این که چیزی که فراموش شده است، جالب این است که در آن روایت هم اُنْسَبَتْهُ بود، گرچه البته آن احتمال را نفی نمی‌کنیم.

جواب و کبری هم می‌تواند فراتر از آن هم برود، که لطافتی در آن تفسیری است که ما و معمول مفسران بر اساس آن رفتند که باز هم طبعاً در آن نیست یعنی می‌خواهد بگوید که اگر تا این جا بیایید، مراتبی فراتر از آن را هم خدا می‌داند.

## عام بودن أخفی

نکنه‌ی دیگر در أخفی این است که أخفی و خفی هم می‌تواند شامل اعمال و افعال قلبی و نفسانی باشد و هم می‌تواند شامل قوای نفسانی و قوا و مراتب نفس هم بشود. چیزی که تا به حال ما عرض می‌کردیم و ظاهر معمول مفسرین و خود روایت هم است همه بحث خود افکار و آراء و اندیشه‌ها است و احیاناً افعال قلبی است.

اما ممکن است کسی بگوید که مراتب نفس را هم شامل می‌شود. آیا این سرّ و أخفی همان طور که تا به حال استنباط می‌کردیم و ظهور آیه بود، مراتب همین افکار و افعال و کارکردهای روان شناختی ما را می‌گوید و یا این که خود آیه به طور مستقیم شامل قوای نفس هم می‌شود یعنی نفس هم مراتب و قوا دارد و مراتب آشکار و نهان دارد، غیر از این که عملیات آشکار و نهان دارد یا آراء و افکار و اندیشه‌های آشکار و نهان دارد، چیزی که ظاهر اول آیه است همان است یعنی این که قول و فعل و فکر و اندیشه و کارکردهای نفس است که سرّ و خفی و أخفی و امثال این‌ها است. آیا می‌شود از این بالاتر رویم و بگوییم مراتب نفس را هم می‌گوید؟

از آیه نمی‌شود استفاده کرد که آن را هم می‌گیرد، احتمالش وجود دارد که بگوییم خود آن مراتب نفس هم سرّ است یا أخفی است ولی ظاهرش این است که این‌ها کارکردها و عملیات روان شناختی را می‌گوید و روحی و درونی انسان را می‌گوید که سرّ و أخفی است اما این که بخواهیم در درون و مفهوم آیه بگوییم که یک شمولی نسبت به قوا و مراتب نفس وجود دارد، نظیر آن مراتبی که در عرفان می‌گویند یا آن مراتبی که احیاناً در روان شناسی و روان کاوی گفته می‌شود.

## مراتب اعمال درونی انسان

نمی‌توان گفت که خود سرّ و أخفی، شمول دارد و نمی‌توانیم از این به دست آوریم که نفس مراتب دارد، می‌توانیم بنا بر تفسیری که ارائه شد از این آیه به دست آوریم که کارکردهای ما و عملیات درونی ما و اوصاف و احوال

درونی ما مراتب دارد و ذو مراتب است، اما این که بگوییم خود این مستقیم با مدلول مطابقی می‌گوید که نفس هم مراتب دارد، به آن معنا که قوا گفته می‌شود و مراتب گفته می‌شود، چه با رویکرد فلسفی و عرفانی یا روان‌شناختی که این را از آیه نمی‌شود استفاده کرد، یعنی از مدلول مطابقی و ظاهری آیه نمی‌شود چیزی استفاده کرد.

## مراتب نفس

تنها راه برای این که ما از این بخواهیم پلی بزنیم برای این که بگوییم نفس دارای مراتب است، با یکی از آن نگاه‌ها و مراتب عرفانی، فلسفی یا روان‌شناختی و روان‌کاوی، این متوقف بر یک استدلالی است که یک استدلال که قابل تصویر است این است که کسی بگوید که آن مراتب اخفی و آن مراتبی که چیزهای دیگر بالقوه است و امثال این‌ها، بگوید که این‌ها وابسته‌ی به یکی از مراتب و قوای نفس است که در آن صورت باید بگوییم مراتب عمیق و قوای نهانی ما داریم که این به آن وابسته است.

## تبیین نسیان و غفلت

در بحث نسیان و غفلت و بالقوه بودن آگاهی‌هایمان یا حتی نامعلوم بودن چیزهایی که در ما وجود دارد، دو گونه تفسیر وجود دارد :

۱. یک تفسیر این است که این‌ها مربوط به یک مراتبی از نفس است که نهان است.

۲. یک تفسیر هم این است که این‌ها در نفس و قوای متعارف نفس وجود دارد و این ابزارها و ادوات مادی ما کمک نمی‌کند برای این که به آن‌ها توجه کنیم. مثلاً در مورد نسیان یا غفلت وقتی می‌گوییم خود نفس که در مرتبه‌ی مجرد خودش مراتب دارد و نسیان و غفلت در همان مرتبه وجود دارد و گاهی هم می‌گوییم که نسیان و غفلت در اثر مشکلاتی است که در سلسله مراتب اعصاب و مسائل اهرم‌ها و ابزار فهم به دست می‌آید، که این هم یک تفسیر است که ممکن است کسی آن را بگوید. یا ممکن است کسی بگوید حتی اگر مجرد هم بگیریم و در عالم نفس هم بگیریم مستلزم این نیست که مراتب داشته باشد بلکه نظم این‌ها به هم خورده است که نسیان و... عارض می‌شود.

چند تفسیر در این جا وجود دارد و این که ما بگوییم این حتماً ملازم با قوا و مراتب نهان نفس است و مراتب اثبات کنیم «دونه خرط القتاد»، یک مقدار دشوار است. بنابراین در آن جهت هم ما به نظرمان می‌آید که این «یَعْلَمُ

السِّرِّ وَ اَخْفَى» همان است که ظاهر آیه است و در واقع می‌خواهد بگوید که این مراتب کارکردها و احوال و اوصاف نفس است نه مراتب قوای نفس با آن مفهوم فلسفی و روان‌شناختی. البته نمی‌شود نفی کرد. آن چه که در ابتدا می‌خواستیم مطرح کنیم این بود که آیا از این آیه می‌شود ضمیر ناخودآگاه را به گونه‌ای که فروید می‌گفته است، به دست آوریم؟ یا آن مراتب نهانی که به نگاه عرفانی وجود دارد به دست بیاوریم؟ به نظر می‌آید که به آن شکل خاص تئوری‌ها از این آیه اصلاً نمی‌شود استفاده کرد و این آیه مؤید هیچ تئوری خاص روان‌شناختی یا عرفانی نیست

## درجات نفسانیات انسان

چیزی که از این آیه استفاده می‌شود این است که آگاهی‌ها و دانش‌ها و حوزه و قلمرو درونی نفسانی ما از لحاظ کارکردی درجات و مراتب دارد و چیزهای آشکار و نهانی دارد و این چیزی است که می‌شود از آیه استفاده کرد، اما این که بگوییم مراتب هم دارد و مراتب به نحو قوا و قوای آشکار و قوای نهان دارد، این یک احتمالی است که در آیه داده شده است و اثبات آن خیلی آسان نیست. پس اثبات یک تئوری خاص ضمیر ناخودآگاه یا مثلاً قلب و سرّ و... از این آیه ممکن نیست و این که بخواهیم اصل این که مراتب نهان نفس را از این آیه به دست آوریم، این هم محل تردید است و خیلی قطعی و واضح نیست برای این که تفسیر نسیان و یا معلوم نبودن اوضاع درونی، دو سه جور است و فقط تفسیر آن قوا و مراتب نیست.

پس از اولی قطعاً نمی‌شود تئوری خاص را به دست آورد و دومی هم که بگوییم فی الجمله مراتب را اثبات می‌کند این هم محل تردید است. سوم چرا؟ این از آیه استفاده می‌شود که کارکردهای درونی ما کارکردهای پیچیده‌ای است و کارکردهای آشکار و نهان دارد و یک کارکردهای بسیار پنهانی دارد که گاهی هم خود انسان هم به آن توجه ندارد اما این که آن نهان‌ها در مراتبی که بیان شد چه تأثیراتی در انسان دارد و...، این‌ها بحث‌هایی است که از آیه نمی‌شود استفاده کرد و باید سراغ آیات دیگر و مراتب بعد برویم. آن چه که مفسرین اهل سنت و شیعه و به خصوص احوالی که در تفسیر اهل سنت بود یا چیزی که در دو روایتی خواندیم که هیچ کدام اعتبار نداشت، آمده بود، آن‌ها هم هیچ کدام بیان حصری نیست و همه‌ی آن‌ها یک نوع مصداق است و ما می‌گوییم این‌ها اطلاق دارد و سرّ یک مفهوم مطلق و اخفی هم یک مفهوم مطلق است و همه‌ی آن مراتب را شامل می‌شود.



## تأثیر پیشرفت علم در معانی آیات

نکته‌ی دیگر هم این است که این آیه نوع مراتب را مشخص نکرده است و یک کبری کلی است، سرّ و أخفی، ممکن است با پیشرفت علم ما یک شکل‌های دیگری هم از این عملیات درونی که در حوزه‌ی تصورات و افکار و احوال و اوضاع درونی ما هم کشف شود که باز هم این سرّ و أخفی آن را می‌گیرد و هر چه کشف کند مصداق آیه می‌شود.

نکته‌ی دیگری هم که مناسب بود مستقل عرض کنم این است که یک بار است که ما می‌گوییم آیه فلان تئوری یا نظریه را برای ما افاده می‌کند و این ظاهر در آن است.

گاهی هم است که آیه با یک مفهوم عام و شاملی می‌گوید که تعیین مصداق در او طبعاً نیست و علم کمکی که می‌کند این است که دامنه‌ی مصداقی این را توسعه می‌دهد، مثلاً وقتی می‌گوید «وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ» الان چیزی که ما می‌فهمیدیم یا قدیم می‌فهمیدند، آمدن باران است ولی وقتی علم پیش می‌رود می‌بینیم چیزهای دیگری هم وجود دارد که رزق آن را هم شامل می‌شود یعنی مفهوم همان مفهوم است ولی تحول علمی دامنه‌ی مصداقی را توسعه می‌دهد که بدون این که هیچ تحول و تکلفی باشد، می‌بینیم که علم مصداقی برای این پیدا کرد که این خیلی نکته‌ی مهمی است که در واقع گسترش و دامنه یافتن علم و دانش در بسیاری از موارد، مصادیق و حیظه‌ی مصداقی و قلمروی صغروی یک مفهوم آیه را گسترش می‌دهد، بدون این که تفسیر به رأی یا مشکلی باشد، مشروط به این که این‌ها در آن مفهوم لغوی بگنجد و تغییر مفهومی ایجاد نکرده باشد.

اگر تغییر مفهومی باشد، این مفهوم به همان معنایی است که در هنگام نزول از آن تلقی می‌شده است، ولی همان مفهوم که در آن زمان بوده و در لغت است، علم مصداق‌های جدیدی برای آن پیدا کرده است، مثلاً در کواکب علم مصداق‌های جدیدی هم پیدا کرده است که این مشکلی ایجاد نمی‌کند و این قاعده روشن است که علم این نقش را در دامنه‌داری و گسترش مصداقی می‌تواند ایجاد کند، چه علوم طبیعی و چه علوم انسانی فرقی نمی‌کند، که وقتی آن را با آیه تطبیق دهیم در «يَعْلَمُ السِّرَّ وَ اَخْفَى»،

از آیه فهمیدیم که اسراری و اخفای از اسراری وجود دارد که اگر واقعاً نظریه‌ی ضمیر ناخودآگاه یا تئوری عرفا یک پایگاه و استدلال قوی داشت، آن‌ها مصداق آیه می‌شود، آیه مضمون کلی می‌گوید و اطلاق هم دارد و همه‌ی

مصادیق را شامل می‌شود اما این مصداق‌ها گاهی ممکن است خفی و ناشناخته باشد و گاهی ممکن است شناخته شده باشد.

پس این آیه نسبت به تئوری ضمیر ناخودآگاه یا لطائف سبع عرفا و امثال این‌ها، یک حالت بی تفاوتی دارد که اگر ثابت شد می‌گوید که من یک مفهومی گفته‌ام که می‌تواند آن‌ها را شامل شود ولی اثبات مصداق نمی‌تواند بکند و اثبات صغری نمی‌تواند بکند.

در حدود پانزده نکته در این آیه‌ی شریفه بیان شد و نتیجه آن هم بیان شد و آیه‌ی بعدی آیه‌ی شریفه‌ی بیست و چهار سوره‌ی انفال است که می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ»